

نقد سیاست‌های نولیبرالیسم برای ایجاد هویت نوین در دانشگاه

* حمداله محمدی

E-mail: H9mohammadi@yahoo.com

** فاطمه زیباکلام

E-mail: f.ziba.m@gmail.com

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۲/۱۰/۲۶

تاریخ دریافت: ۱۳۹۲/۲/۳۱

چکیده

نولیبرالیسم یکی از ایدئولوژی‌هایی است که هویت‌های نوینی را در عرصه سیاست، فرهنگ، اجتماع و تربیت ارائه داده است و تمرکز ویژه‌ای بر سیستم آموزش عالی دارد. این مقاله ابتدا سیاست‌های نولیبرالیسم را در آموزش عالی با «روش انتقادی» تحلیل می‌کند و سپس راهکارهایی برای رهایی بخشی آموزش عالی ارائه می‌دهد. تسلط ارزش‌های بازارهای اقتصادی بر دانشگاه‌ها، افزایش نابرابری‌های اقتصادی و اجتماعی از طریق آموزش عالی، سیر به سوی دانش زود بازده اقتصادی در سایه رشد علوم فنی و کاهش اهمیت علوم انسانی و هنر، تلقی جوانان به‌عنوان مصرف‌کنندگان، افزایش خشونت و فرهنگ عدم مدارا، کاهش فضای انتقاد و بازتولید نظام سلطه از طریق نظام ارزشیابی آموزشی از نمونه‌های نتایج مخرب نولیبرالیسم در آموزش عالی است. برای رها ساختن آموزش عالی از سلطه فرهنگ نولیبرالیسم چندین راهکار ارائه شده است: ترویج مطالعات فرهنگی، ترویج تفکر انتقادی و تقویت پایه‌های دموکراسی اجتماعی در دانشگاه‌ها، تربیت دانشجویان به‌عنوان مرزگذران فرهنگی، اهمیت دادن به تجارب و فرهنگی بومی و تقویت زبان احتمال.

کلید واژه‌ها: ایدئولوژی، آموزش عالی، نولیبرالیسم، سرمایه‌داری، هویت.

* دانشجوی دکتری فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه تهران، نویسنده مسئول

** دانشیار فلسفه تعلیم و تربیت دانشگاه تهران

بیان مسأله

علوم تربیتی نوین در جهان، توجه شایان به ایدئولوژی‌ها و نحوه‌ی جایگیری آنها در تعلیم و تربیت دارد. هر ایدئولوژی تصویر آرمانی از انسان و جهان اجتماعی دارد و آموزش و پرورش و آموزش عالی یکی از ابزارهای عملی ساختن این آرمان‌ها است. نولیبرالیسم یکی از ایدئولوژی‌های غالب در جهان است که به خصوص از دهه ۱۹۸۰ همواره یکی از بازیگران اصلی عرصه‌ی سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و تربیتی بوده است. نولیبرالیسم در سال‌های اخیر توجه شایانی به آموزش و پرورش و آموزش عالی به‌عنوان ابزاری برای تقویت پایه‌های فرهنگی سلطه خود دارد (ژیرو و ژیرو، ۲۰۰۶؛ اپل، ۲۰۰۴). و بدین‌منظور سعی می‌کند تا به تعریف هویت‌های نوین در عرصه‌ی سیاست، فرهنگ، اقتصاد و اجتماع پردازد. تعبیر هویت در این جمله نشان‌گر آن است که سلطه‌ی نولیبرالیسم سلطه‌ی نظامی و مستقیم نیست بلکه روش آنها مبتنی بر هویت‌سازی از طریق تعریف روش‌های خاص زندگی است.

یکی از ابعاد مهم تعلیم و تربیت در نظام نولیبرالیسم، آموزش عالی است. آموزش عالی به دلیل داشتن پتانسیل‌های فراوان فرهنگی و سیاسی برای ایجاد تحولات اجتماعی، امروزه توجه فراوانی را در بین کارگزاران سیاسی و تربیتی به خود جلب کرده است. نولیبرالیسم سعی دارد تا سیاست‌های نوین تربیتی در زمینه پذیرش، برنامه‌ریزی آموزشی و مدیریت دانشگاه‌ها اتخاذ کند و آموزش عالی به‌عنوان یکی از عرصه‌های عمومی و یکی از پایه‌های مهم دموکراسی امروزه در معرض سیاست‌های تهاجمی نولیبرالیسم قرار گرفته است.

نولیبرالیسم ایدئولوژی پیچیده‌ای است که پیامدهای آن در زمینه آموزش عالی نیاز به بررسی دقیق و موشکافانه دارد. در این مقاله هدف آن است تا با بهره‌گیری از «روش انتقادی»، سیاست‌های نولیبرالیسم برای ایجاد هویت نوین در آموزش عالی بررسی و نقد، ابعاد مختلف سیاسی، فرهنگی و تربیتی آن روشن شود. بدین‌منظور ابتدا تصویری از سیاست، اقتصاد و فرهنگ نولیبرالیسم به دست می‌دهیم و سپس به نقد و بررسی آموزش عالی در نظام نولیبرالیسم می‌پردازیم.

سؤالات پژوهشی

- ۱- ایدئولوژی نولیبرالیسم چه هویت نوینی را برای دانشگاه‌ها تعریف می‌کند؟
- ۱-۱- ایدئولوژی نولیبرالیسم چه هویت نوینی را برای دانشجویان (جوانان) تعریف می‌کند؟

- ۲-۱- تجاری‌سازی در ایدئولوژی نولیبرالیسم چه تأثیری بر دانشگاه‌ها دارد؟
- ۳-۱- نقش دانشگاه‌ها در افزایش نابرابری در نظام نولیبرالیسم چیست؟
- ۴-۱- فرهنگ شرکتی (صنعتی) نولیبرال چه تأثیری بر آموزش عالی دارد؟
- ۲- برای رهایی دانشگاه‌ها از تأثیرات نولیبرالیسم چه راهکارهایی وجود دارد؟

چهارچوب نظری

مدل نظری مقاله

چهارچوب نظری این مقاله عمدتاً بر پایه نظریات متفکران «تعلیم و تربیت انتقادی» همچون هنری ژيرو (۱۹۹۹a، ۲۰۰۳، ۲۰۰۵a، ۲۰۰۸)، مایکل اپل (۲۰۰۰، ۲۰۰۳، ۲۰۰۴)، پیتز مک لارن (۱۹۸۹، ۱۹۹۵) و کارلوس تورس (۲۰۰۹) است. این متفکران با بهره‌گیری از نظریات نومارکسیستی به نقد ایدئولوژی‌های نوین سرمایه‌داری به خصوص در عرصه فرهنگ و تربیت می‌پردازند و هدف اصلی آنها رها ساختن فرهنگ و تربیت از یوغ سرمایه‌داری و ترویج آگاهی انتقادی در جامعه جهانی است. چهارچوب نقد متفکران تعلیم و تربیت انتقادی مشتمل بر مفاهیمی چون نابرابری طبقاتی و نژادی، سلطه ایدئولوژیک، هژمونی (سلطه فرهنگی)، رهایی‌بخشی، بازتولید و مقاومت است. پیش‌فرض اساسی این چهارچوب نظری این است که برنامه‌های درسی، نظام آموزشی و نظام مدیریتی دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی حاوی پیام‌های ایدئولوژیک است که اهداف مورد نظر برخی طبقات خاص را بر آورده می‌سازد (عمدتاً از طریق برنامه درسی پنهان). پس تربیت به هیچ وجه پدیده‌ای خنثی نیست و همواره از طریق فعالیت ایدئولوژیک در پی ترویج نوعی از زندگی در بین افراد جامعه است. ایدئولوژی‌های غالب از طریق تعلیم و تربیت سعی دارند تا آرمان‌ها و ارزش‌های خود را بازتولید کنند.

تعریف مفاهیم

- **ایدئولوژی:** «ایدئولوژی عبارت از نظامی به هم پیوسته از ایده‌ها و عقاید در مورد جهان است که گروهی از مردم با رفتار و گفتار خود به بقیه مخاطبان عرضه می‌کنند ... این نظام افراد را کمک می‌کند تا به جهان معنی دهند» (هیکس، ۲۰۰۴: ۱).
- **نولیبرالیسم:** ایدئولوژی که در وهله اول به صورت مدلی اقتصادی متأثر از لیبرالیسم کلاسیک ظهور کرد ولی رفته‌رفته به ایدئولوژی پیچیده‌ای تبدیل شد که روشی نوینی را در در عرصه سیاست، فرهنگ و اجتماع مطرح می‌ساخت (پیترز، ۱۹۹۹).

- **نظام آموزش عالی:** شامل سیستم آموزشی (اهداف، برنامه‌ی درسی، محتوا، ارزشیابی آموزشی و سیستم جذب و استخدام هیأت علمی) است که دانشگاه‌ها (دولتی و آزاد) و مؤسسه‌های آموزش عالی را دربرمی‌گیرد و در کنار سیستم آموزش عمومی، مکمل آن در مراحل بالاتر سنی است.

- **تعلیم و تربیت انتقادی:** «تعلیم و تربیت انتقادی یک رویکرد بنیادین به تربیت است که در جست‌وجوی تغییر ساختار ناعادلانه موجود در جامعه، با استفاده از رویکردهای دموکراتیک و فعال در تدریس و یادگیری است» (برا و کالرو، ۲۰۰۶: ۳۷۵). متفکران تعلیم و تربیت انتقادی عمدتاً از تفکرات نومارکسیستی الهام می‌گیرند و در پی روشنگری ایدئولوژیک نظام سرمایه‌داری هستند.

- **هژمونی:** اولین بار این مفهوم را آنتونیو گرامشی نومارکسیست برای انتقاد از دیدگاه مارکسیسم سنتی به دولت، به کار گرفت. گرامشی معتقد بود که مارکسیست‌های سنتی در تحلیل چگونگی ابقای کنترل طبقه حاکم در جامعه بیش از حد بر مفهوم نیروی مستقیم تکیه کرده‌اند. او در مقابل این نیروی مستقیم بهر مفهوم «حکومت با رضایت» و یا تسلط ایدئولوژیک تأکید می‌کند. هژمونی نوعی کنترل اجتماعی است که عقاید، ارزش‌ها و کنش‌های اجتماعی طبقه غالب را از طریق نهادهایی چون مدرسه، خانواده، رسانه‌های عمومی و... تولید و منتشر می‌کند. هژمونی معنی و محدودیت فهم همگانی و هم‌چنین شکل و محتوای گفتمان‌های جامعه را تعیین می‌کند (ژیرو، ۱۹۸۰: ۲۲۸).

مبانی نظری پژوهش

ایدئولوژی نولیبرالیسم

نولیبرالیسم امروزه تنها یک نظریه اقتصادی نیست، بلکه ایدئولوژی پیچیده‌ای است که به تعریفی دوباره از سیاست، اقتصاد، دولت، اجتماع، فرهنگ و تربیت می‌پردازد. نولیبرالیسم شاخه‌ای اصلاح شده از لیبرالیسم سیاسی است برآمده از تفکرات سیاسی - اقتصادی هیک و میلتن فریدمن است و در دهه ۱۹۸۰ با اصلاحات سیاسی و اقتصادی مارگارت تاچر در انگلستان و ریگان در آمریکا مطرح شد. آنها در پی ایجاد بازارهای اقتصادی آزاد، کاهش نقش دولت در ایجاد خدمات عمومی و اجتماعی، افزایش رقابت آزاد برای رسیدن به منافع، خصوصی‌سازی و ترویج داروینسم اجتماعی بودند (اپل، ۲۰۰۴؛ ژيرو و ژيرو، ۲۰۰۶؛ تورس، ۲۰۰۹: ۱۶). نولیبرال‌ها معتقدند که دولت نباید به هیچ وجه آزادی افراد (آزادی اقتصادی) را محدود کند. «دولت نباید به کنترل اجتماع

بپردازد، به افراد امر کند که چگونه از سرمایه خود استفاده کنند، بازارهای آزاد را تنظیم کند یا با دادن حق ویژه برای عده‌ای سود و ثروت فراهم آورد» (هال، ۲۰۱۲: ۹). در این دیدگاه «دولت تابعی از بازار اقتصادی است» (پیترز، ۱۹۹۹: ۷).

در دنیای نولیبرال، شرکت‌های اقتصادی و چند ملیتی بدون هیچ گونه مانع سیاسی و اقتصادی به رقابت با هم می‌پردازند و «این سیستم تحت چتر حمایتی ارتش آمریکا اتفاق می‌افتد» (هاروی، ۲۰۰۵: ۱۰). این باعث نظامی‌گری و افزایش خشونت در دولت‌های نولیبرال شده است (ژیرو، ۲۰۰۵a). از طرف دیگر نظامی‌گری باعث ترویج فرهنگ ترس و امنیتی شدن جامعه می‌شود و تسامح و بلندنظری در برابر فرهنگ‌های دیگر را از بین می‌برد. از نمونه‌های بارز سیاست نظامی‌گری نولیبرالیسم می‌توان به دخالت‌های نظامی آمریکا در افغانستان هم‌چنین افزایش حملات تروریستی در داخل آمریکا (به خصوص در بین اقشار جوان در دبیرستان‌ها) در دوره بوش و اوباما اشاره کرد. آرونوویتز (۲۰۰۳) در روشنگری این نکته معتقد است که:

[در آمریکا، جمهوری خواهان] با دموکرات‌ها برای افزایش کارکردهای سرکوبگرانه دولت، ترویج جنگ‌های مشکوک به [خرید و فروش] مواد مخدر به اسم جنگ با تبهکاران، افزایش بودجه برای تحت نظر گرفتن شهروندان عادی و گسترش قدرت پلیس محلی و فدرال، متحد شده‌اند (آرونوویتز، ۲۰۰۳: ۱۰۲).

نولیبرال‌ها ارزش‌های بازار آزاد اقتصادی و کسب سود اقتصادی را ماهیت دموکراسی تعریف می‌کنند و از این طریق پایه‌های دموکراسی اجتماعی را مورد حمله قرار می‌دهند. آنها هر تلقی از امکان‌پذیری، عاملیت اجتماعی و مقاومت در برابر سلطه را رد می‌کنند و در عوض به ترویج ارزش‌های اقتصادی همچون هزینه - سود، رقابت بی‌حد و حصر و حاکمیت شرکت‌های اقتصادی در جامعه می‌پردازند. در دموکراسی نولیبرال تصمیم‌های سیاسی و اجتماعی را شرکت‌های اقتصادی می‌گیرند و نه شهروندان و دولت اجتماعی (ژیرو، ۲۰۰۸؛ اپل، ۲۰۰۰) خصوصی‌سازی، گسترش ارزش‌های شرکت‌های تجاری، بنیادگرایی اقتصادی و... در دولت نولیبرال بوش نشان‌گر وجهه جدیدی از نولیبرالیسم است که «از دموکراسی و هم‌چنین نظریات مخالف [و منتقد] متنفر است» (ژیرو، ۲۰۰۹: ۵).

آزادی در دید نولیبرال‌ها آزادی اقتصادی است و آنها فرهنگ مصرف‌گرا و مصرف‌گرایی را به اسم فردگرایی رواج می‌دهند. مصرف‌گرایی در این دیدگاه با آزادی فردی برابر می‌شود و این ممکن است برای همه اغوا کننده باشد. رسانه‌های بین‌المللی

نولیبرال فرهنگ مصرف‌گرایی را به‌عنوان فرهنگ دموکراتیک و آزاد تبلیغ می‌کند و نسبت به مسایل فقر، گرسنگی و بیکاری بی‌تفاوت هستند (هوکز، ۲۰۰۰؛ ژيرو، ۲۰۰۶). برای مثال در سال‌های اخیر قانون حمايت از فقرا و بیمه سلامت عمومی با مخالفت شدید دولت‌های سرمایه‌داری قرار گرفته است.

در دیدگاه نولیبرالیسم، مفهوم شهروند اجتماعی به «فردیت مالکیت‌طلب» کاسته می‌شود و سیاست مبتنی بر رنجش دیگران و ترس از آنها مورد تأکید قرار می‌گیرد (اپل، ۲۰۰۳). فردگرایی مورد نظر نولیبرالیسم مروج نوعی اتمیسم فردی است که فرد انحصارطلب و خودخواه را به جای شهروند اجتماعی می‌نشانند. فرد مورد نظر نولیبرال همواره با دیگران بر سر کسب منافع اقتصادی رقابت دارد و هیچ‌گاه با آنها برای رسیدن به دموکراسی واقعی همکاری نمی‌کند، این اتمیسم فردی زمینه را برای سرکوب ایدئولوژیک مخالفان آماده می‌کند و تجمع‌های مخالف سلطه را مشکل‌تر می‌کند (چامسکی، ۱۹۹۹: ۱۱).

صنعتی‌شدن فرهنگ (فرهنگ شرکتی)

نولیبرالیسم با تسلط بر فرهنگ سعی می‌کند اقتصاد را جایگزین ارزش‌های اجتماعی و دموکراتیک کند. در این نظام از فرهنگ دموکراتیک سیاست‌زدایی می‌شود و صنعتی‌شدن فرهنگ، خاصیت انتقادی بودن و تنوع آن را از بین می‌برد و به جای آن تصویری از «فرهنگ شرکتی» یا فرهنگ صنعتی قرار می‌گیرد. این فرهنگ با ترویج مصرف‌گرایی طمع به کسب هرچه بیشتر ثروت را رواج می‌دهد (ژيرو، ۲۰۰؛ اپل، ۲۰۰۰؛ هاروی، ۲۰۰۵). در نظام نولیبرالیسم، سعادت، موفقیت و پیشرفت در زیر سایه فرهنگ شرکتی معنی پیدا می‌کنند (ژيرو و ژيرو، ۲۰۰۴). «فرهنگ شرکتی» در پی تولید مصرف‌کنندگانی سیاست‌زدایی شده، کارگرانی تابع و شهروندانی منفعل است. در تلقی این نوع فرهنگ، شهروندی امری کاملاً خصوصی شده و شهروندان افرادی خودمدار هستند که برای رسیدن به منافع مادی با دیگران رقابت می‌کنند. «فرهنگ شرکتی» نولیبرالیسم سعی می‌کند اخلاق و انتقاد را که پایه‌های دموکراسی اجتماعی هستند، سست کند (ژيرو، ۱۹۹۹a: ۱۵۳).

فردگرایی افراطی، تأکید بر رقابت به سبک داروینیسیم، اعتقاد به طبیعی بودن قوانین اقتصاد (و به تبع آن اجتماع) و لزوم عدم دخالت دولت و گروه‌هایی برای اصلاح شرایط موجود اقتصادی و اجتماعی از پایه‌های مهم فرهنگ شرکتی نولیبرالیسم است. تسلط اقتصاد و ارزش‌های اقتصادی بر فرهنگ باعث می‌شود روح و معنویت تولیدات

فرهنگی از بین برود. هر چیز در سایه سود و منفعت مادی معنی پیدا می‌کند و ارزش‌هایی مانند نوع دوستی، همدلی و سایر ارزش‌های والای انسانی فدای رقابت و خودخواهی می‌شوند. به عبارتی بهتر همه تولیدات فرهنگی به سطح کالایی برای فروش کاهش می‌یابند و ارزش معنوی خود را از دست می‌دهند.

در فرهنگ شرکتی نولیبرالیسم تولیدات سینمایی، روزنامه‌ها و کتاب‌های منتشر شده عمدتاً در اختیار سرمایه‌داران و ارزش‌های سرمایه‌داری است تا از این طریق ارزش‌های خود را در جامعه بازتولید کنند. دولت‌های نولیبرال در سال‌های اخیر (به خصوص در دوره جورج بوش) به مخالفت شدید با اتحادیه‌ها و احزاب کوچک مردمی برخاسته است و در عوض سکان تولیدات فرهنگی را در انحصار شرکت‌های تجاری قرار داده است (ژیرو و ژيرو، ۲۰۰۶: ۲۵). نتیجه تسلط فرهنگ شرکتی در کشورهای سرمایه‌داری افزایش تولیدات فرهنگی مروج ترس، خشونت، تبعیض نژادی و رقابت‌های آزاد اقتصادی است. به طوری که عمده تولیدات سینمای هالیوود در سال‌های اخیر خود را وقف افزایش ترس عمومی از تروریسم در داخل و خارج آمریکا کرده‌اند تا به نوعی حضور نظامی در عرصه‌های مختلف داخلی و جهانی را توجیه کنند. درحالی‌که شواهد نشان می‌دهد اکثر گروه‌های تروریستی عمدتاً مورد حمایت خود دولت آمریکا بوده‌اند. فرهنگ شرکتی در سینمای هالیوود در پی آن است که برتری و قدرت فوق‌العاده دولت آمریکا را به جهانیان تلقین کند. در عرصه این فرهنگ چون دولت‌های سرمایه‌داری قدرت بیشتری دارند بنابراین حقوق بالاتری هم دارند و ملت‌ها و گروه‌های ضعیف‌تر باید پیرو آنها باشند (داروینیسیم اجتماعی). این امر به خصوص در فیلم‌های تخیلی (مانند آرماگدون) بیشتر نمود پیدا می‌کند که در نهایت این دولت آمریکا است که با قدرت فوق‌العاده خود در عرصه‌های نبرد نهایی پیروز می‌شود.

فرهنگ نولیبرال، فرهنگ ترس (ژیرو، ۲۰۰۶) و فرهنگ نظامی (هیسلوپ - مارگیسون و سرز، ۲۰۰۶) است. نولیبرالیسم با ترویج مسأله تروریسم در جامعه باعث ترس و وحشت عمومی شده است و از این طریق نظامی‌گری و سرکوب‌های مخالفان را توجیه می‌کند. از طرف دیگر، فرهنگ نظامی باعث افزایش مردم‌محوری، افزایش حس وطن‌پرستی در حد افراطی (در مخالفت با مهاجران)، افزایش خشونت در برابر مخالفت، افزایش کنترل شهروندان توسط دولت و جایگزینی خود بینی به جای خود انتقادی در جامعه می‌شود (ژیرو، ۲۰۰۸). نتیجه سلطه نولیبرالیسم بر فرهنگ «رواج بدبینی، ناامنی و یاس است» (ژیرو و ژيرو، ۲۰۰۴: ۲۴۹) این فرهنگ منجر به نوعی

احساس ناتوانی برای تغییر می‌شود و خشونت را در بین جوانان افزایش داده است به طوری که در سال‌های اخیر قتل با سلاح گرم در آمریکا رواج زیادی در بین دانشجویان و دانش‌آموزان پیدا کرده و هر روز بیشتر می‌شود.

فرهنگ نولیبرال مبتنی «عدم مدارا» است. نولیبرال‌ها با ترویج نظامی‌گری باعث ترویج خشونت و افزایش سیاست‌های تنبیهی به خصوص علیه جوانان، در چند دهه اخیر شده‌اند. افزایش تعداد زندان‌ها و زندانیان، اعمال خشونت (در داخل و خارج از آمریکا) و زندانی کردن جوانان و نوجوانان بزه‌کار به جای سعی در تربیت آنها، افزایش قوانین سخت‌گیرانه برای مهاجران خارجی، افزایش دخالت پلیس در مسایل اجتماعی و افزایش خشونت‌ها علیه جوانان رنگین‌پوست و خارجی از جمله مظاهر فرهنگ عدم مدارا در دولت‌های نولیبرال است (ژیرو، ۲۰۰۳a). به طوری که در سال‌های اخیر بارها دیده شده است افراد سفیدپوست که مبادرت به قتل و یا آزار افراد سیاه‌پوست یا مهاجران کرده بودند با تبعیض آشکار حتی محاکمه هم نشدند و این باعث خشم روزافزون مردم و نهادهای حامی حقوق بشر شد.

از دیگر نتایج نولیبرالیسم در عرصه فرهنگ، نابرابری‌های جنسی، طبقه‌ای و نژادی است. آمریکا تحت رهبری نظام سرمایه‌داری به یک جامعه طبقاتی تبدیل شده و نابرابری طبقات نقش اساسی در سیاست‌های آن دارد و هر روز در حال افزایش است (هوکز، ۲۰۰۰؛ آرونوویتز، ۲۰۰۳). بحث از نولیبرالیسم همواره آمیخته با مفاهیم طبقه، نژاد و جنسیت است. زیرا «هفتاد درصد طبقه کارگر را زنان و رنگین‌پوستان تشکیل می‌دهند» (اپل، ۲۰۰۴: ۱۳). «در زیر حمله سیاست و فرهنگ هجومی نولیبرالیسم جامعه به صورت فزاینده‌ای برای اعمال خشونت علیه فقرا، مهاجران، مخالفان و سایر گروه‌های حاشیه‌ای به دلیل سن، جنس، نژاد، اصالت و رنگ پوستشان برانگیخته می‌شود» (ژیرو، ۲۰۰۵a: ۱۲). برای مثال در سال‌های اخیر و به خصوص بعد از حمله ۱۱ سپتامبر، اسلام‌ستیزی به یکی از برنامه‌های مهم دولت‌های بوش و اوباما تبدیل شده است و بودجه‌های کلانی صرف تبلیغات علیه مسلمانان می‌شود.

نولیبرالیسم و تجاری‌سازی آموزش و پرورش

وجود یک دموکراسی پویا منوط به داشتن تعلیم و تربیت عمومی دموکراتیک است ولی امروزه در آمریکا این سنت با چالش مواجه شده است و تربیت با ارزش‌های بازار اقتصادی جای تعلیم و تربیت عمومی را گرفته است. از متفکران تربیتی حامی ائتلاف

محافظه‌کاری و نولیبرالیسم در تربیت می‌توان به چستر فین (هس و فین، ۲۰۰۴؛ فین و مانو و ونورک، ۲۰۰۰)، ویلیام بنت و دایان راویتچ اشاره کرد (به نقل از ژيرو و ژيرو، ۲۰۰۴).
تعلیم و تربیت در سایه نولیبرالیسم سیاست‌زدایی می‌شود و به امری خنثی تبدیل می‌شود (تورس، ۲۰۰۹؛ اپل، ۱۹۹۰؛ ژيرو، ۲۰۰۵b) که اولین وظیفه آن جوابگویی به نیازهای بازارهای اقتصادی و همچنین ترویج مصرف‌گرایی است. سیاست‌زدایی تعلیم و تربیت به این معنی است که تحت لوای بی‌طرفی سیاسی، تعلیم و تربیت در خفا به ترویج ارزش‌های نولیبرال می‌پردازد و از طرفی رسالت تربیت را که پرورش افراد آگاه به سیاست، منتقد و شهروندان اجتماعی است نادیده می‌گیرد. نظام نولیبرال در پی تربیت «سرمایه انسانی» از طریق دوره‌های کارآموزی است، نه تربیت شهروندان دموکراتیک. تجاری کردن تربیت بخشی از ایجاد «فرهنگ شرکتی» نولیبرال است (ژيرو، ۱۹۹۹b؛ هیسلوپ - مارگیسون و سرز، ۲۰۰۶؛ ژيرو و ژيرو، ۲۰۰۴). در این معنی افراد به‌صورت سرمایه‌هایی برای کار و فعالیت اقتصادی و به عبارتی بهتر، برای گرداندن چرخ اقتصاد به نفع سرمایه‌داران تربیت می‌شوند. بدون این‌که در راستای تربیت، بیسش و آگاهی لازم را در مورد حقوق شهروندی و تفکر انتقادی کسب کنند.

یکی از اصلاحات تربیتی که در دوره بوش مد نظر ائتلاف محافظه‌کاران قرار گرفته بود، برنامه NCLB¹ است. این برنامه افزایش آزمون‌های استاندارد برای همه دانش‌آموزان را در کانون توجه خود قرار داده است. این برنامه که از طرف احزاب جمهوری‌خواه و دموکرات آمریکا مورد حمایت قرار می‌گیرد، از سال ۲۰۰۲ در پی اصلاحات تربیتی مورد توافق تفکرات جمهوری‌خواهان و دموکرات‌ها است (هس و فین، ۲۰۰۴: ۲). متفکران تربیتی زیادی به نقد این برنامه پرداخته‌اند. تورس (۲۰۰۹) از پیامدهای برنامه NCLB به افزایش نابرابری طبقاتی و نژادی، کمک به تجاری‌سازی مدارس و خصوصی‌سازی خدمات عمومی، کنترل شدید دولت بر برنامه درسی اشاره می‌کند. هیسلوپ - مارگیسون و ایاز (۲۰۰۷) معتقدند که در این برنامه هیچ اشاره به تربیت شهروند مسئول و دموکراتیک نشده است و تأکید بر «علم‌گرایی افراطی» است. ژيرو و ژيرو (۲۰۰۶) معتقدند که برنامه NCLB با هدف خصوصی‌سازی تربیت است و باعث افزایش تبعیض طبقاتی به نفع سفیدپوستان می‌شود.

1. No Child Left Behind = هیچ بچه‌ای نباید عقب بماند

یافته‌های تحقیق

نظام آموزش عالی در سال‌های اخیر یکی از نقاط تأکید نولیبرالیسم برای ترویج و تبلیغ ایدئولوژی خود است. سیاست‌های نوین در دانشگاه‌های کشورهای سرمایه‌داری و به خصوص آمریکا عمدتاً پیرو ایدئولوژی نولیبرالیسم است. براساس مبانی نظری که مطرح شد، در این قسمت سعی می‌شود به سؤالات پژوهشی زیر پاسخ گفته شود:

۱- هویت نوین جوانان در دنیای نولیبرال

نولیبرالیسم تحت لوای ایدئولوژی سلطه‌گر خود سعی می‌کند هویتی نوین برای قشرهای جوان تعریف کند که با موجودیت آنها به‌عنوان پتانسیل‌های تغییر، متفاوت است. جوانان نیروهای بالقوه‌ای هستند سرشار از امید به تغییر و هم‌چنین تفکر انتقادی، ولی هویت نوین جوانان در دنیای نولیبرال آنها را به انفعال و نوامیدی سوق می‌دهد. دبیرستان‌ها و دانشگاه‌ها جوانان را به مصرف‌گرایی و فقدان تفکر انتقادی سوق می‌دهند و سینماها و سایر ارگان‌های فرهنگی نولیبرال نیز این هویت نوین را تقویت می‌کنند.

بحران دموکراسی اجتماعی در دنیای نولیبرال باعث بی‌اهمیت شدن مسایل نسل آینده و بحران جوانان شده است (ژیرو، ۲۰۰۳b). و «جوانان امروزه، خطر انگاشته می‌شوند» (ژیرو، ۲۰۰۳a: ۵۵۶)، نه سرمایه. غارت خدمات عمومی دولتی در دنیای نولیبرال باعث شده جوانان نه تنها به منزله سرمایه‌های آینده مورد توجه قرار نگیرند، بلکه قربانی سیاست‌های اقتصادی شرکت‌های بزرگ شدند. دولت هیچ حمایتی از کودکان و جوانان، به خصوص طبقه کارگر و رنگین‌پوستان نمی‌کند، سیاست‌های جنگ‌طلبانه دولت آمریکا به خصوص در دوره بوش باعث کاهش هزینه بیمه‌های کودکان و جوانان برای تأمین کسری بودجه شده است. کودکان زیر خط فقر دائماً در حال افزایش است و اینها همه نتیجه سیاست‌های اقتصادی نولیبرالیسم و متحدان محافظه‌کارش است (ژیرو، ۲۰۰۹).

به این ترتیب به جای این‌که بودجه‌های ملی برای تقویت پایه‌های منابع مورد نیاز برای تربیت و تأمین نیاز جوانان اختصاص یابد، صرف پروژه‌های عظیم نظامی می‌شود که تأمین‌کننده نیازهای عده خاصی از سیاست‌مداران و سرمایه‌داران است. درحالی‌که جوانان در دنیای سرمایه‌داری مجبورند برای تعلیم و تربیت خود در مراکز خصوصی (به دلیل فقدان منابع در مراکز دولتی) هزینه‌های گزاف تحمل کنند و حتی در تأمین امکانات عمومی بهداشت اعم از بیمه سلامت و تأمین بهداشت محیط با مشکلات فراوان دست و پنجه نرم کنند، دولت نولیبرال بودجه‌های سنگینی را صرف جنگ‌های نظامی در کشورهایی مثل عراق و افغانستان می‌کند.

در لوای ترویج «فرهنگ ترس» نولیبرالیسم، خشونت، تنبیه و کنترل جوانان افزایش یافته است و آنها امروزه به صورت مسأله‌ای نگریده می‌شوند که باید حل شود. این سیاست‌ها باعث شده کاهش سعه صدر و تحمل و افزایش خشونت و بزهکاری در جوانان، به خصوص جوانان طبقات حاشیه، شده است (ژیرو، ۲۰۰۳a). جوانان بزهکار همانند بزرگسالان مورد تنبیه قرار می‌گیرند و کوششی برای تربیت آنها نمی‌شود. به طوری که امروزه تعداد جوانان سیاه‌پوست در زندان‌ها بیشتر از تعداد آنها در کالج‌ها است (ژیرو و ژيرو، ۲۰۰۶). به این ترتیب سیاست‌های نولیبرالیسم باعث کاهش امید و شادابی در جوانان شده است (ژیرو، ۲۰۰۸).

جوانان امروزه از دید نولیبرالیسم مصرف‌کنندگان شرکت‌های بزرگ اقتصادی‌اند، و رواج مصرف‌گرایی باعث کاهش تفکر انتقادی و مشارکت اجتماعی در آنها شده است. تربیت جوانان برای آینده دموکراتیک جای خود را به کارورزی برای آمادگی شغلی داده است و مسأله تأمین آینده جوانان در بین مسایل سیاسی دولت جایی ندارد (ژیرو، ۲۰۰۳b). البته بحران جوانان در دولت نولیبرال بیشتر از بحران بزرگسالان است. چون جوانان و به خصوص جوانان فرهنگ‌های اقلیت، در رقابت قدرت‌های اقتصادی توانی ندارند و همواره ساکت نگه داشته می‌شوند (ژیرو، ۲۰۰۹). بحران در تربیت عمومی و آموزش عالی هم از طرفی بر بحران جوانان دامن زده است و آنها را به مسایلی کلان در عرصه اجتماعی تبدیل کرده است.

۲- تجاری‌سازی دانشگاه‌ها و بحران دموکراسی

سیاست‌های نولیبرالیسم در عرصه آموزش و پرورش باعث بروز بحران در آموزش عالی و دانشگاه‌ها، به‌عنوان پایه‌های مهم دموکراسی، شده است (ژیرو و ژيرو، ۲۰۰۴؛ کالینیکوس، ۲۰۰۶؛ تورس، ۲۰۰۹: ۲۰). دانشگاه‌های از پایه‌های مهم دموکراسی هستند و نولیبرالیسم با حمله به دانشگاه‌ها سعی در تضعیف دموکراسی اجتماعی دارد. آنها با جایگزینی ارزش‌های تجاری، سیاست نظامی‌گری و ایدئولوژی اقتصادی در آموزش عالی باعث کاهش فضای انتقاد، مشارکت اجتماعی، تلاش برای دموکراسی اجتماعی و امید به تغییر شده‌اند. کاهش بودجه دانشگاه‌های دولتی باعث شده آنها برای تأمین نیازهای خود رو به شرکت‌های تجاری بیاورند و آموزش و پرورش دموکراتیک در آموزش عالی جای خود را به کارورزی برای آمادگی ورود به بازار کار بدهد (ژیرو، ۱۹۹۹a؛ هیسلوب - مارگیسون و سرز، ۲۰۰۶) در این میان دانشگاه‌هایی بیشتر سود می‌برند

که تحقیقات آنها به جای انتقاد از اثربخشی، به تعریف و ترویج کالاهای تجاری شرکت‌های بزرگ پردازد و در این راه رقابتی سخت بین دانشگاه‌ها در می‌گیرد (ژیرو و ژيرو، ۲۰۰۴).

حمله به فضای مورد نیاز برای دموکراسی اجتماعی (فضایی حاکی از انتقاد و مشارکت سیاسی)، افزایش کنترل، ترویج خشونت، مدیریت به شیوه نظامی و بوروکراتیک، افزایش تعصبات قومی و ملی، کاهش تحمل و مدارا در مقابل فرهنگ‌های مخالف و ارزیابی آموزشی مبتنی بر سود - هزینه در دانشگاه‌ها باعث امنیتی شدن فضای آنها و به حاشیه رفتن فرهنگ‌ها و نظریات مخالف سرمایه‌داری می‌شود. در این فضای امنیتی، اخلاق‌گرایی و مشارکت جای خود را به رقابت می‌دهد و فردگرایی خودخواهانه مانعی برای ایجاد گروه‌های اجتماعی و مشارکت آنها برای ترویج ارزش‌های دموکراتیک می‌شود.

۳- دانشگاه و افزایش نابرابری‌های طبقاتی

ژیرو و ژيرو (۲۰۰۴) معتقدند که در دنیای نولیبرال، آموزش عالی همچون جنگی طبقه‌ای و نژادی است که با طبقه کارگر راه افتاده و ارزش‌ها و رویاهای آنها را مورد حمله قرار داده است. دانشجویان از دانشگاه‌های تجاری نولیبرال به اندازه ثروت و طبقه اجتماعی‌شان بهره‌مند می‌شوند. دانشجویان طبقه کارگر و رنگین پوست (عمدتاً به دلیل ناتوانی در آزمون‌های استاندارد ورودی) به رشته‌های کم اهمیت‌تر (از نظر بازده اقتصادی) وارد می‌شوند. آنها از دانش کم اهمیت‌تر، مدرک پایین‌تر و منابع آموزشی کمتری برخوردار می‌شوند، درحالی‌که وضع دانشجویان طبقه ثروتمند و سفیدپوست کاملاً برعکس است و این هم یکی دیگر از ابزارهای بازتولید طبقاتی در دست نولیبرالسیم است.

ارزشیابی تحصیلی یکی از ابزارهای نولیبرالسیم برای بازتولید نابرابری‌های اجتماعی و اقتصادی از طریق آموزش عالی و ابزاری قوی برای توجیه نابرابری‌ها در کسب درآمد و برخورداری از منافع اجتماعی است. دانشجویان طبقات کارگر به دلیل عدم دسترسی به منابع و نداشتن توان مالی برای تأمین آموزش‌های خارج از کلاس، موفقیت کمتری در آزمون‌های تحصیلی کسب می‌کنند و در نتیجه به کارهای کم درآمدتری می‌رسند و در کنار این، عدم موفقیت خود در آزمون‌های استاندارد مدارس و دانشگاه‌ها و محرومیت خود را ناشی از تدریس معلم یا استاد، یادگیری خود و کارکرد مدارس و

دانشگاه‌ها می‌دانند و نه یک ساختار قدرت سیاسی تبعیض‌آمیز (هیسلوپ - مارگیسون و سرز، ۲۰۰۶) و از این طریق سیاست‌مداران قدرت سیاسی خود را از انتقادهای ناشی از نابرابری حفاظت می‌کنند. آنها موفقیت‌های آکادمیک را به عوامل خرد مثل معلم، استعداد دانش‌آموز، کارکرد مدرسه و مدیریت مدارس و دانشگاه‌ها ربط می‌دهند، و عوامل کلان مثل تبعیض طبقاتی، نابرابری‌های اقتصادی و روابط نابرابر قدرت را مخفی نگه می‌دارند. (هیسلوپ - مارگیسون و ایاز، ۲۰۰۷) «افت تحصیلی آنها اغلب به کمبود ژنتیکی هوش، محرومیت و آسیب‌شناسی فرهنگی ارتباط داده می‌شود» (ژیرو، ۱۹۹۹b: ۱۴۲) و نه به ساختار تبعیض‌آمیز خود آزمون‌های استاندارد و محرومیت حاصل از چینش ناصحیح روابط قدرت سیاسی.

۴- دانشگاه و فرهنگ شرکتی

بازتولید فرهنگی یکی از ابزارهای مهم نظام سلطه برای تقویت پایه‌های فرهنگ خود است. علی‌رغم تصور عمومی، امروزه نظام سلطه سرمایه‌داری برای ترویج عقاید خود کمتر از روش مستقیم و جبری بهره می‌برد. روش نولیبرالیسم، تسلط ایدئولوژیک و یا بازتولید فرهنگی است (ژیرو، ۱۹۸۲). آنتونیو گرامشی، متفکر مارکسیست ایتالیایی، توجه خاصی به سلطه ایدئولوژیک کرده و از آن با عنوان هژمونی، یاد می‌کند. مفهوم هژمونی اشاره به نوعی کنترل ایدئولوژیک دارد که در طی آن ارزش‌ها و عقاید نظام سلطه از طریق گستره وسیعی از نهادهای اجتماعی مانند مدرسه، خانواده، رسانه‌های جمعی و... به روشی از زندگی تبدیل می‌شوند (ژیرو، ۱۹۸۰). هژمونی مبتنی بر انتقال معنی و تجارب زیسته مورد نظر نظام سلطه برای ترویج روش زندگی مورد نظر خود در بین مردم و البته بدون اتکا به روش مستقیم و جبری است.

تولیدات فرهنگی، شبکه‌های تلویزیونی و رادیویی، تعلیم و تربیت، روزنامه‌ها و... ابزارهای ایدئولوژیک نولیبرالیسم برای ترویج زندگی به سبک سرمایه‌داری و طبیعی جلوه دادن آن است. آنها معتقدند که با سقوط کمونیسم، دموکراسی‌های اجتماعی و دولت‌های رفاه، نولیبرالیسم تنها گفتمان موجود است که زنده مانده و گرچه ناقص است ولی تنها نوع سیستم اقتصادی موجود است (چامسکی، ۱۹۹۹: ۸).

در نتیجه سلطه «فرهنگ شرکتی»، دانشگاه‌ها به جهان تجارت نزدیک‌تر می‌شوند. در این تلقی، خدمات عمومی دانشگاه‌ها به کالاهای تجاری قابل فروش تبدیل می‌شوند؛ تحقیقات دانشگاهی تبدیل به کالاهایی می‌شوند که هدف آنها ترغیب حامیان اقتصادی

برای حمایت بیشتر و کسب منافع مالی افزون‌تر است. تحقیقات و رشته‌هایی که منافع اقتصادی کمتر داشته باشند به حاشیه رانده می‌شوند. در تلقی دانشگاه‌های تجاری «پاسخ‌گویی» اهمیت زیادی پیدا می‌کند و به‌عنوان بخشی از زبان رایج سیاست‌های آموزش عالی می‌شود، ولی این پاسخ‌گویی کاملاً جدا از «مسئولیت» اجتماعی است. پاسخ‌گویی در تلقی نولیبرال میزان سودآوری و تولیدات اقتصادی دانشگاه‌ها در قبال بودجه مصرفی شان است (آرونوویتز و ژيرو، ۲۰۰۰).

ژيرو و ژيرو (۲۰۰۴) معتقدند که «وقتی شرکت‌های تجاری بر آموزش عالی مدیریت کنند برنامه‌ریزی اقتصادی جای برنامه‌های اجتماعی را می‌گیرد، مدیریت [به شیوه علمی و برای سودآوری اقتصادی] جای رهبریت و حوزه شخصی برای کسب درآمد، جای سیاست مشارکتی و تعهد اجتماعی را می‌گیرد» (ص ۲۵۹). در دانشگاه‌های تجاری نولیبرال اساتیدی موفق هستند که «از درآمدهای خارج از دانشگاه بهره‌مند شوند، این اساتید بیشتر در رشته‌های علوم طبیعی و مهندسی هستند که سرمایه‌های بیشتری از تحقیقات دولتی و تجاری در یافت می‌کنند» (همان ۲۶۴).

در دنیای نولیبرال برنامه‌های درسی و اهداف آموزشی آموزش عالی مبتنی بر ترویج فرهنگ شرکتی می‌شود. محتواهای آموزشی سعی دارند تا از طرفی رقابت و خودخواهی برای کسب سود بیشتر را به‌عنوان ماهیت ضروری انسان تعریف کنند و از طرف دیگر فقر و نابرابری را نتیجه طبیعی بازارهای اقتصادی جلوه دهند و نه تسلط ایدئولوژیک سرمایه‌داران بر جامعه. در این منظر شرایط اجتماعی و اقتصادی امروز جامعه حاصل تکامل و قوانین خودانگیخته‌ای طبیعی است و دخالت انسان در این قوانین با هدف بهبود شرایط اجتماعی به نتایج ناگوار می‌انجامد. به این ترتیب قانون‌های حمایت اجتماعی ضرورتی ندارند چون نوعی دخالت در روند طبیعی بازارهای اقتصادی‌اند. این به نوعی تنازع برای بقا و داروین‌سم خام منجر می‌شود که نتیجه آن رقابت اقتصادی بدون دخالت اخلاق و به عبارتی بهتر ثروتمندتر شدن اغنیا و ضعیف‌تر شدن روزبه‌روز فقرا است.

۵- دانشگاه و دانش اقتصاد محور

در سلطه نولیبرالیسم و با غلبه ارزش‌های اقتصادی، دانشگاه‌ها به دانش اقتصاد محور روی می‌آورند. هدف دانشگاه‌ها بیشتر معطوف به تحقیقات زود بازده اقتصادی می‌شود و علوم انسانی و هنر کم اهمیت می‌شوند (ژيرو و ژيرو، ۲۰۰۴). دانشگاه‌های نولیبرال در

دهه‌های اخیر به دفاع از پژوهش‌هایی می‌پردازند که بازده اقتصادی بالایی دارند. رشته‌های مهندسی و فنی مثل فناوری اطلاعات (IT) در دنیای سرمایه‌داری امروز به صورت غیرقابل کنترلی در حال پیشرفت هستند و رقابت در بین دانشگاه‌ها بیشتر شامل چنین رشته‌هایی است که آنها را به منابع اقتصادی نزدیک‌تر می‌کند (کالینیکوس، ۲۰۰۶: ۹). دانش اقتصاد محور منجر به خیزش دوباره اثبات‌گرایی در برنامه‌های درسی می‌شود. این نوع دانش، در منظر هابرماس، دارای علایق فنی است. دانش فنی، گرایش به عینیت و کنترل دارد و به نوعی کاهش‌گرایی منجر می‌شود که سعی دارد روابط انسانی را هم در قالب فرمول‌های خشک ریاضی و فیزیک خلاصه کند و بر این اساس به پیش‌بینی آینده بپردازد. این نوع دانش با ادعای عینیت و بهره‌مندی از «زبان شفافیت» منجر به کاهش‌گرایی می‌شود و سعی دارد تا با گرایشی دیوان‌سالارانه، برنامه‌ی درسی را غیر تاریخی و غیرسیاسی جلوه دهد. زبان شفافیت با جلوگیری از ایجاد موقعیت‌های پیچیده و انتقادی فرهنگ عمومی، به سرکوب ایدئولوژیک افکار مخالف سلطه می‌انجامد (آرونوویتز و ژيرو، ۱۹۹۷).

دانش اقتصاد محور نولیبرالیسم مروج نوعی تفکر همگرا است که مخالف فضای واگرا و انتقادی علوم انسانی مثل هنر و علوم اجتماعی است. دانش اقتصاد محور، گرایشی فنی و اثبات‌گرایانه دارد و در داخل آن فرایندها اکثراً خطی و پیشرونده‌اند ولی در داخل هنر و علوم اجتماعی فرایندهای چندگانه، چندگانگی فرهنگی و سیاسی را گسترش می‌دهد. علوم اجتماعی علمی با گرایش‌های بخشی‌اند که سعی در توانمندسازی عمومی با بهره‌گیری از تحلیل علمی روابط قدرت در جامعه دارند. حاکمیت روش‌های فنی در علوم اجتماعی، منجر به بی‌اثر شدن این علوم و دوری از اهداف واقعی آن می‌شود. دانش اقتصاد محور وسیله‌ای برای تقویت قدرت شرکت‌های تجاری و تأمین منافع سیاسی است. این شرکت‌ها با سرمایه‌گذاری بر روی پروژه‌های تحقیقاتی مختلف به استفاده‌های تجاری از آنها می‌پردازند و به همین دلیل نتایج تحقیقات علمی اکثراً تا مدت‌ها مخفی باقی می‌ماند. شرکت‌های تجاری برای موفقیت در رقابت‌های اقتصادی تحقیقات دانشگاهی را زیر فشار قرار می‌دهند تا نتایج مورد نظر آنها را ارائه دهند و این به خصوص در عرصه پزشکی خطرآفرین است (ژيرو، ۲۰۰۹). علم در دنیای نولیبرال رسالت اصلی خود را که شناخت جهان و بهبود آن برای رفاه انسان است از دست می‌دهد و به ابزاری در دست ثروتمندان برای استثمار هر چه بیشتر طبقات محروم تبدیل می‌شود.

۶- رهایی بخشی آموزش عالی

در سال‌های اخیر متفکران مختلف از رشته‌های متنوعی به نقد نولیبرالیسم پرداخته‌اند. در داخل تعلیم و تربیت شاید بتوان متفکران تعلیم و تربیت انتقادی را یکی از بزرگترین گرایش‌های مخالف نولیبرالیسم نامید. متفکران تعلیم و تربیت انتقادی از گرایشی برگرفته از مکتب فرانکفورت هستند که در حوزه وسیعی برای مقابله با سیاست‌های تربیتی نظام سلطه فعالیت می‌کنند. در این جا ما بیشتر نظر خود را معطوف به نظریات متفکران انتقادی در مورد نحوه رهایی آموزشی عالی از سلطه تهدیدآمیز نولیبرالیسم می‌کنیم.

متفکران انتقادی در وهله اول معتقدند که تعلیم و تربیت فعالیت سیاسی و اخلاقی است که در بستر ایدئولوژیک فعالیت می‌کند و هیچ گاه خنثی و خالی از سیاست نیست (آرونوویتز و ژيرو، ۱۹۹۷؛ اپل، ۱۹۹۰؛ تورس، ۲۰۰۹؛ مک لارن، ۱۹۸۹). آموزش و پرورش همیشه با ایدئولوژی به صورتی پیچیده در هم آمیخته است و نقد و روشنگری این رابطه و سعی در آزادی بخشی، اساسی‌ترین وظیفه تعلیم و تربیت انتقادی است. در تلقی متفکران انتقادی، آموزش عالی نقشی اساسی در آموزش و پرورش دموکراتیک دارد و باید فضایی حاکی از انتقاد و تفکر واگرا را در دانشگاه‌ها تقویت کند. کمک به ایجاد اتحادیه‌ها و انجمن‌ها در بین دانشجویان و مشارکت در گروه‌های اجتماعی از اهداف عمده آموزش عالی برای تقویت پایه‌های دموکراتیک است.

ژيرو (۱۹۸۲) معتقد است که همواره می‌توان با اتکاء به فرهنگ‌های بومی و توان بالقوه آنها، در مقابل فرهنگ سلطه ایستادگی کرد. متفکران تعلیم و تربیت انتقادی خود را متعهد به توانمندسازی طبقات مختلف جامعه و به خصوص معلمان، دانش‌آموزان و دانشجویان می‌دانند. روشنگری و انتقاد از ایدئولوژی سلطه در تعلیم و تربیت می‌تواند حرکت‌های مخالف را تقویت کند و برای آن باید نحوه ارتباط دانش و فرهنگ مدرسه با دولت مورد تحلیل قرار گیرد (اپل، ۲۰۰۳) و در کنار این، نیاز به افزایش امید به تحول، بخصوص در بین جوانان است (ژيرو، ۲۰۰۳a).

متفکران تعلیم و تربیت انتقادی در مقابل تسلط تمدن غرب در دنیای نولیبرال، به دفاع از فرهنگ‌های حاشیه می‌پردازند و معتقدند که تعلیم و تربیت باید عرصه را برای شنیده شدن فرهنگ‌ها و صداهاى مختلف باز کند. برای این کار برخی منتقدان همانند ژيرو و مک لارن به مطالعات فرهنگی روی می‌آورند. مطالعات فرهنگی به رابطه سیاست و فرهنگ می‌پردازد و بر اهمیت فرهنگ‌های بومی در آموزش و پرورش تأکید

دارد (ژیرو، ۲۰۰۰ و ۲۰۰۵b؛ مک لارن، ۱۹۸۹). ژيرو (۲۰۰۵b) معتقد است که آموزش و پرورش باید مرزگذر باشد یعنی باید مرزهایی را که باعث محرومیت و سکوت برخی فرهنگ‌ها می‌شود در نوردد و تعریف دوباره از آنها بکند. هم‌چنین معتقد است که آموزش و پرورش باید به ترویج نقد و زبان احتمال پردازد تا راه‌های نوین زندگی را معرفی کند. برخی دیگر از منتقدان همانند هوک (۲۰۰۰) و آرونوویتز (۲۰۰۳) به تحلیل ساختار طبقاتی اجتماع و نحوه بازتولید آن در تعلیم و تربیت می‌پردازند. ورود مطالعات فرهنگی به دانشگاه‌ها از طرفی فضای هم‌گرای دانش اقتصاد محور را در هم می‌شکند و از طرف دیگر نوعی چندگانگی فرهنگی را ارج می‌نهد و حس احترام و رواداری در مقابل فرهنگ‌های دیگر را تقویت می‌کند. مطالعات فرهنگی، تقویت‌کننده پایه‌های دموکراسی در جامعه است و فضایی را ایجاد می‌کند تا در آن دانشجویان از فرهنگ‌های مختلف (بدون توجه به امتیازهای طبقاتی) وارد آموزش عالی شوند و به‌عنوان شهروندانی مسئول، متعهد به عدالت اجتماعی، اخلاق‌گرا، منتقد و با سواد سیاسی تربیت شوند.

تعلیم و تربیت انتقادی در پی آن است که معلمان و اساتید دانشگاه‌ها را به‌عنوان «روشنفکران تحول‌آفرین» توانمند سازد. تا بتوانند مدارس و دانشگاه‌ها را به مکان‌هایی عمومی و دموکراتیک تبدیل و برای دموکراسی واقعی تلاش کنند (آرونوویتز و ژيرو، ۱۹۹۷). یکی از راه‌های تقویت دانشجویان به‌عنوان شهروندان اجتماعی، تقویت آموزش علوم اجتماعی در ماهیت انتقادی (و نه اثبات‌گرایانه) در برنامه‌های درسی دانشگاه‌ها است (آرونوویتز و ژيرو، ۲۰۰۰). علوم اجتماعی با مسأله دار کردن روابط موجود قدرت در جامعه سرمایه‌داری، به روشنگری و ایجاد فهم در دانشجویان می‌پردازد و ایدئولوژی‌های تقویت‌کننده روابط نابرابر قدرت در جامعه را روشن می‌کند و به نقد می‌کشد. یکی از راه‌های نولیبرالیسم برای افزایش نابرابری در روابط قدرت، طبیعی جلوه دادن آنها است. ولی علوم اجتماعی انتقادی در وهله اول به تحلیل این نکته می‌پردازد که دانش و فرهنگ ارائه شده در برنامه‌های درسی به نفع چه کسانی است؟ این دانش و فرهنگ چرا با ارزش تلقی می‌شود و چرا فرهنگ‌های دیگر به حاشیه رانده می‌شوند؟ متفکران انتقادی (اپل، ۲۰۰۰؛ ژيرو، ۲۰۰۵b؛ مک لارن، ۱۹۸۹) دانش برنامه‌های درسی آموزش عالی و آموزش عمومی را به زیر سؤال می‌برند و معتقدند که این نوع دانش تقویت‌کننده شیوه زندگی سرمایه‌داری است. «جامعه‌شناسی نوین تعلیم و تربیت» با ترویج نگاه انتقادی، چنین رسالتی را در جامعه نوین برعهده می‌گیرد. در منظر ژيرو

«[جامعه‌شناسی نوین تعلیم و تربیت] از نوعی نقد صحبت می‌کند که از یک طرف می‌تواند از طریق تحلیل محتوا مشخص کند که چگونه معانی [مورد نظر نظام سلطه] در داخل مصنوعات فرهنگی که در کلاس درس مورد استفاده است، پیچیده شده است، و از طرف دیگر از روابط اجتماعی کلاسی تقدیر می‌کند که در آن معلم و دانش‌آموز امکان می‌یابند که قدرت خودشان را برور دهند [و در مقابل فرهنگ سلطه مقاومت کنند]» (ژیرو، ۱۹۸۰: ۲۳۷).

یکی از ویژگی‌های تعلیم و تربیت انتقادی، تلفیق نظر و عمل در حین پژوهش است. هدف مریبان انتقادی توصیف و نظریه‌پردازی در مورد جهان نیست و بلکه تغییر دادن آن است. این میراثی بزرگ از مارکس برای تعلیم و تربیت انتقادی است (باقری، ۱۳۸۹: ۴۲). آموزش مورد حمایت متفکران انتقادی، نوعی آموزش «عمل محور» است. این نوع آموزش «فاصله بین دانش انتقادی و عمل اجتماعی را از میان بر می‌دارد. این یعنی کشیدن نظریه به خیابان‌ها. این امر شامل سازماندهی و تجهیز دانش‌آموزان، اولیا و معلمان در سطح جامعه و ارتباط دادن مبارزات آنها به مبارزات ملی و بین‌المللی [بر علیه نظام سرمایه‌داری] است» (فرهمن‌پور، ۲۰۱۰: ۶۶). دانشجویان به همراه دیگر کارگزاران فرهنگی مخالف نظام سرمایه‌داری، باید در داخل و خارج از دانشگاه به روشنگری بپردازند. آنها باید همانند «شهروندان مرزگذر» از مرزهای فرهنگی و سیاسی عبور کنند و آنها را منصفانه به نقد بکشند. آنها از مرزها و تقسیم‌بندی‌های ساختگی نظام سرمایه‌داری فراتر می‌روند و آنها را برای ایجاد عدالت اجتماعی و دموکراسی مشارکتی در می‌نوردند.

یکی از راه‌های رهایی‌بخشی آموزش عالی، آموزش برای مقابله با مصرف‌گرایی است. فرهمن‌پور (۲۰۱۰) چند گام را برای آموزش در مخالفت با سرمایه‌داری مصرف‌گرا برمی‌شمارد. طبق این دیدگاه برای مقابله با سلطه نولیبرالیسم در آموزش عالی باید به موارد زیر توجه کرد:

- تجارب یادگیری معنی‌دار برای دانشجویان فراهم کنیم و تجاربی را که آنها از زندگی روزمره وارد کلاس می‌کنند ارج نهمیم.
- زبان نقد و زبان احتمال را تقویت کنیم و به دانشجویان کمک کنیم تا تجارب آموزشی خود را تحلیل و نقد کنند.
- از طریق تقویت تفکر انتقادی به دانشجویان کمک کنیم تا موقعیت اجتماعی خود در جهان و ارتباط خود با جهان اجتماعی را خود بیابند.

با آموزشی انتقادی، دانشجویان شجاعت مدنی، مسئولیت و تعهد اجتماعی کسب می‌کنند و می‌توانند منتقدان جدی سرمایه‌داری مصرف‌گرا باشند. این دانشجویان فعالانه در دموکراسی اجتماعی درگیر می‌شوند و با دیگران برای رسیدن به جامعه‌ای دموکراتیک مشارکت می‌کنند. این دانشجویان «خودشان تاریخ خودشان را می‌نویسند و نه این که توسط تاریخ نوشته شوند» (فرهمندپور، ۲۰۱۰: ۶۶).

نتیجه‌گیری

همان‌طور که ذکر شد، نولیبرالیسم در آموزش عالی سیاست‌های مخربی ایجاد کرده است که در پی خالی کردن دانشگاه‌ها از تفکر انتقادی و ترویج ارزش‌های تجاری نولیبرال هست. نولیبرالیسم سعی دارد آموزش عالی را به بازاری اقتصادی تبدیل کند که خدمات آموزشی را به دانشجویان می‌فروشد و استادان تبدیل به ابزارهایی برای سودآوری هر چه بیشتر می‌شوند. کیفیت آموزشی به دلایل ملاحظات اقتصادی پایین می‌آید و سیر به سوی سودآوری هدف علم‌آموزی را معطوف به سود اقتصادی می‌کند. حقیقت‌جویی و پژوهش عالمانه رنگ می‌بازد و استادان و دانشجویان مبدل به مبلغان کالاهای اقتصادی و کارگران کم‌مزدی می‌شوند که علم زود بازده اقتصادی تولید می‌کنند. تساهل در مقابل افکار مخالف و گفت‌وگو با رواداری در محافل علمی دانشگاهی کم‌رنگ‌تر می‌شود و در عوض فضایی امنیتی و ترسناک ایجاد می‌شود که هر روز در آن شاهد خشونت‌های بی‌پایان علیه دموکراسی خواهیم بود. وقتی در آموزش عالی همه چیز با معیار سودآوری سنجیده شود دیگر جایی برای اخلاق انسان‌دوستانه نمی‌ماند و علمی که مدّعی خدمت به سعادت بشری بود، تبدیل به سلاحی در دست سرمایه‌داران برای ترویج فرهنگ نولیبرالیسم می‌شود.

بُعد دیگری که خطر آن برای تمام کشورها وجود دارد، سعی در جهانی‌سازی از طریق شبکه‌های تجاری و رسانه‌ای است. امروزه هیچ کشوری از این ایدئولوژی در امان نیست. وقتی کالاهای سرمایه‌داری امروزه حتی در روستاهای دوردست کشورهای جهان سوم مورد استفاده‌اند بیم آن هست که ارزش‌های نولیبرالیسم نیز در تمام نقاط جهان رواج یابد. کشور و دین ما همواره یکی از اهداف مهم نولیبرالیسم است و همواره شاهد برنامه‌های پیچیده و پرهزینه برای ترویج این ارزش‌ها در کشورمان بوده‌ایم و ارزیابی واقع‌بینانه نشان می‌دهد که این سیاست‌ها چندان هم بی‌اثر نبوده است. در زمینه آموزش عالی هم برخی تقلیدهای کورکورانه و سیاست‌های ناسنجیده در

کشور ما به نوعی مروج ارزش‌های سرمایه‌داری است. در سال‌های اخیر افزایش مؤسسات آموزش عالی غیرانتفاعی و آزاد و جذب دانشجو با هدف سود اقتصادی بالا و با ارائه برنامه‌های ضعیف آموزشی، ضربات جبران‌ناپذیری به بدنه آموزش عالی زده است. و حتی دانشگاه‌های دولتی هم به دلیل کمبود بودجه به جذب دانشجویان پولی با عناوین مختلف (نوبت دوم، پردیس‌ها و...) روی آورده‌اند. امروزه در دانشگاه‌های کشور رد پای سیاست‌های نولیبرالیسم قابل رویت است که اگر دست‌اندرکاران آموزش و پرورش موشکافانه به تحلیل و چاره‌سازی این نکته نپردازند، عواقب خطرناکی خواهد داشت.

تسلط شرکت‌های اقتصادی با اسم مؤسسات کنکور در تمامی مقاطع تحصیلی یکی از این رد پاها است. این مؤسسات، علم و محتواهای آموزشی را تبدیل به ابزاری برای سودآوری کرده‌اند و بر رقابت مخرب در عرصه کنکورها افزوده‌اند. دانش‌آموزان و دانشجویان در این روند، به جای دانایی و علم فقط تکنیک‌هایی برای تست‌زنی می‌آموزند که روش موفقیت در کنکور است و هیچ نسبتی با خلاقیت و هوش ندارد و در این راستا دانش‌آموزان و دانشجویان طبقات مرفه موفق‌ترند.

ضعف علوم انسانی در دانشگاه‌های کشور منجر به کاهش فضای انتقادی و اثرپذیری از فرهنگ مخرب سرمایه‌داری شده است. اگر دانشگاه‌های ما با دیدی واقع بینانه به نقد و بررسی این ایدئولوژی‌ها بپردازند، دانشجویان هم دیدی انتقادی کسب می‌کنند که می‌توانند به ارزیابی صحیحی از محصولات فرهنگی نظام سلطه بپردازند و به راحتی جذب آن نشوند. پس در زمینه‌های بخشی آموزش عالی از تأثیرات فرهنگ نولیبرال، در کشور ما هم نیاز به عزم جدی و تلاشی واقع بینانه و عالمانه است.

منابع

- باقری خسرو (۱۳۸۹): *رویکردها و روش‌های پژوهش در فلسفه تعلیم و تربیت*، با همکاری نرگس سجادیه و طیبه توسلی، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم تحقیقات و فن‌آوری.
- Apple, Michael (2000); *Official knowledge; Democratic Education in Conservative Age*, Second Edition, New York and London: Routledge.
- ----- (2003); *the State and the Politics of Knowledge*, New York: Routledge Falmer.
- ----- (2004); Creating Difference: Neo-Liberalism, Neo-Conservatism and the Policies of Educational Reform, *Educational Policy*, Vol. 18, No. 1, PP 12-44.
- Aronowitz, S & Giroux, H (1997); *Postmodern Education (Politics, culture, & social Criticism)*, London: University of Minnesota Press.
- ----- (2000); The Corporate University and the Politics of Education, *The Educational Forum*, 64: 4, 332-339.
- Aronowitz, Stanley (2003); *How Class Work*, London: Yale University Press.
- Callinicos, Alex (2006); *University in a Neo-Liberal World*, London: Bookmarks Publication.
- Chomsky, Noam (1999); *Profit over People; Neo-liberalism and Global Order*, New York: Seven Stories Press.
- Dean, Braa & Kallero, Peter (2006); *Critical Pedagogy and Classroom Praxis*, Teaching Sociology, Vol. 34, No. 4, PP 357-369.
- Farahmandpur, Ramin (2010); Teaching against Consumer Capitalism in the Age of Commercialization and Corporatization of Public Education. In: Sandlin, Jenifer & McLaren, Peter (Ed) *Critical Pedagogies of Consumption*, New York & London: Routledge.
- Finn, Jr, Chester & Manno, Bruno .v & Vanourek, Gregg (2000); *Charter Schools in Action*, Princeton: Princeton University Press.
- Giroux, Henry & Giroux, Susan (2004); *Take Back Higher Education*, McMillan: Palgrave.
- ----- (2006); Challenging Neoliberalism's New World Order: The Promise of Critical Pedagogy, *Cultural Studeis*.6:21, PP 21-32.
- Giroux, Henry (1980); "Beyond the Correspondence Theory: Notes on the Dynamics of Educational Reproduction and Transformation, Curriculum Inquiry", Vol. 10, No. 3, PP 225-247.
- Giroux, Henry (1982); the Politics of Educational Theory, *Social Text*, No. 5, PP 87-107.
- ----- (1999a); Vocationalizing Higher Education: Schooling and the Politics of Corporate Culture, *College Literature*, Vol. 26, No. 3, PP 147-161.
- ----- (1999b); Schools for Sale: Public Education, Corporate Culture and Citizen-Consumer, *Educational Forum*, 63:2, PP 140-149.
- ----- (2003a); Racial injustice and disposable youth in the age of zero tolerance, *International Journal of Qualitative Studies in Education*, 16: 4, 553-565.
- ----- (2003b); Youth, Higher Education, and the Crisis of Public Time: Educated Hope and the Possibility of a Democratic Future, *Social Identities*, 9: 2, 141-168.
- ----- (2005 b); *Border Crossing; Cultural Workers and the Politics of Education*, Second Edition. New York and London: Routledge.

- ----- (2005a); the Terror of Neoliberalism: Rethinking the Significance of Cultural Politics, *College Literature*, Vol. 32, No. 1, PP 1-19.
- ----- (2006); *American on the Edge*, McMillan: Palgrave.
- ----- (2008); Beyond the Biopolitics of Disposability: Rethinking Neoliberalism in the New Gilded Age, *Social Identities*, 14: 5, 587-620.
- ----- (2009a); *Youth in Suspect Society*, McMillan: Palgrave.
- Hall, Stuart (2012); the Neo-Liberal Revolution, In: Rutherford, Jonathon & Davison, Sally (Ed); *the Neoliberal Crisis*, Sounding Press.
- Harvey, David (2005); *a Brief History of Neo- Liberalism*, Oxford University Press.
- Hass, Frederick & Finn. Jr, Chester (2004); *Leaving No Child Behind?(Options for Kids in Failing Schools*, New York: Palgrave Macmillan.
- Hicks, David (2004); Radical Education. In: Ward, S. (Ed), *Education Studies: A Student Guide*, Rutledge Falmer.
- ----- (2004); Radical Education. In: Ward, S. (Ed); *Education Studies: A Student Guide*, Rutledge Falmer.
- Hislop-Margison, E & Ayaz, Naseem (2007); *Scientism and Education; Empirical Research as Neo-Liberal Ideology*, Springer.
- Hislop-Margison, Emery & Sears, Alan (2006); *Neo-Liberalism, Globalization and Human Capital Learning*, Dordrecht Netherland: Springer.
- Hooks, Bell (2000); *where we stand: Class Matters*, New York: Routledge.
- McLaren, Peter (1989); *Life in School: An Introduction to Critical pedagogy in the Foundation of Education*, New York: LongmanInc.
- Peters, Michael (1999); *Neoliberalism*, Encyclopedia of Philosophy of Education.